



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۶/۱۶

ملک الشعراء محمد نسیم اسیر

از لابلای ورقپاره ها خطاب به طیاره

نوری عزیزم! درین اواخر از طبع نارسا، مطلب تازه و بکری تراوش نمی کند، برای تهیه موضوعی ناگزیر سری به ورقپاره های گذشته زدم، سروده هایی نظرم را جلب کرد، تصمیم گرفتم پس ازین، به ترتیب، یکی از آن ها را انتخاب و با شرح انگیزه سرودن، زیر عنوان «از لابلای ورقپاره ها» تقدیم دوستان نمایم. اگر سؤال پیدا نشود که چرا هیچ خاطره ام کم از شصت سال عمر ندارد، این منظومه نیز پوره چار ماه کم شصت سال پیش در فضای سالنگ و در طیاره سروده شده است. اتفاقاً شصت سال پیش گرمترین و پر شورترین دوران جوانی بود و بیشترین تراوشات دماغی در همان ایام تبارز یافته است.

در حلقه دوستی چار نفری ما، به ترتیب، مرحوم استاد «ضیا قاریزاده»، مرحوم استاد «عبدالصمد وهابزاده فریار» نویسنده و شاعر که در همین اواخر به رحمت حق پیوست، این حقیر «محمد نسیم اسیر» و جوان شعر و هنردوست «محمد ظاهر عینی»، فعلاً مقیم نیویارک، حضور داشت که بلا وقفه، در اخیر هر هفته گرد هم آمده و از فیوضات ادبی و هنری استاد «قاری زاده» بهر مند می شدیم و احیاناً اگر خود مطلبی داشتیم از نظر دوستان می گذشتانیدیم.

مرحوم «وهابزاده» با مأموریت در شرکت سپین زر، رهسپار کندوز شد و بعد از سپری نمودن مدتی، ما را به آن شهر زیبا برای یک هفته دیدار دعوت کرد. سفر توسط طیاره دو ماشین دیکوتای «د آریانا افغان هوایی شرکت»، در هوای صاف و نیلگون و قله های پر از برف کوه های سر به فلک سالنگ که زیبایی و لذت خاص داشت صورت گرفت هنگام عبور طیاره از فضای سالنگ، استاد قاریزاده، خطاب به من که به نام اول و «نسیم جان» صدا می زد، فرمودند که به شرایط هوا و فضا بداهتاً چیزی بسرایم. من نیز که از آن زیبایی متأثر شده بودم بداعتاً بیٹی سرودم و تا رسیدن به میدان هوایی کندوز، منظومه ای شد که خوش بختانه مورد پسند استاد «قاریزاده» و دیگر دوستان قرار گرفت و اینک تقدیم دوستان می کنم:



برو ای کوه آهنین پیکر در دل آسمان نیلی فام
باش سنگین و با و قار و وزین به فلک پر بزن به جهد تمام

هم غریونده و خروشان باش
پیش تو کوه می رود به سجود
پختگی ها بود به رفتارت
شهپرت پاره می کند دل ابر
برو ای موج عشق! بالا رو
زاسمان ها خبر ندارد کس
تو برو، بشکن این طلسم کبود
خبر آور که اندران سامان
اندران نظم و نسق بی تغییر
بشری مصدر عداوت ها
بشری مست خود پرستی ها
بشری در هوای باداری
شرق و غربی بهم فتاده بجنگ؟؟
اگر آنجا هم، این معامله هاست
دگرآسایش جهان هوس است
زود باشد که شرق و غرب و شمال
به هم آمیزد و خراب شود

پاره کن کام آسمان به دو گام
می کنی تا به عزم جزم، قیام
تو بشر نیستی که باشی خام
می دری سخت، پرده او هام
به فضایی که نیستش انجام
تو بما رفته و بیار پیام
تو! به آن بحر بیکران بخرام
چه بنایی بپا بود، چه نظام
بشری هست خود سر و خود کام؟
مایه رنج و محنت و آلام؟
خاص، قربان خویش کرده عوام
که جهان را کند اسیر و غلام؟
اندران طارم نکو فرجام؟
چرخ را آرمیدن است حرام
خرمی و سرور فکری خام
واسمان ها هراچه هست، تمام
بگسلد از هم این بنا و نظام

۱۰ عقرب ۱۳۳۷ ش، فضای سالنگ